

اختیار و اراده

آیت الله محمدی گلپایگانی

✽ فاعل بلا اراده بودن خداوند متعال مشتمل بر این مبادی که در تحلیل گفته اند، نیست. اوغنی تام است. غایت افعالش ذات مقدسش بوده و جملگی موجودات طالب او هستند چه با شوق طبیعی و چه با شوق ارادی و او غایه الغایات است.

✽ اشتباه گروهی از متکلمین که افعال الله تعالی را به حسن و اولویت تعلیل نموده و می گویند جود کردن و ایصال نفع بغير، نیکو و اولی از ترک است.

✽ بیان اشتباه آنان که اگر با انجام جود، حسن و اولویت مفقودی را تحصیل کند، این خود سود بردن است نه جود کردن، و نتیجه بحث و گفتگو.

✽ سؤال از مشابهات در قرآن به دو سؤال منحل می شود: ۱- سؤال از فعل خداوند متعال که چرا چنین کرد؟ ۲- سؤال از صلاح و خیر که در آن است چیست؟

✽ پاسخ سؤال اول متوقف است بر ادراک معنی مقرون بودن فعل خداوند متعال به صلاح و حکمت و بیان قیاس غلط انداز و معلومات ذهنی خویش را معیار تفسیر معارف الهی قرار دادن و تمثیلی از مثنوی در این باره.

✽ تحلیلی از حقیقت اختیار و اراده و فرقی بین آنها. صورت ذهنی مصلحت و فائده، داعی و علت غائی برای ایجاد فعل و وجود خارجی فائده، غایت است.

بر مشابهات، شیطان ساز و وسیله ای برای کج دلان: «اعمال الذین فی قلوبهم زیغ» در اضلال مردم و اقامه فتنه است چه هر یک از فرقه های منسوب به اسلام در اثبات مسلک و مذهب خویش به مشابهی از مشابهات قرآن متوسل می شود و در نتیجه این همه مذهبهای متخاصم و بدعتهای گوناگون در اصول عقاید و فروع دین حادث گردیده است. آیا اگر قرآن از مشابهات خالی می بوده، فراگیرتر در نظام هدایت نبوده و ساده دلان از اضلال و فتنه کج دلان رهزن در

در مقاله پیشین گفتیم: حدوث فتنه و افتراق امت واحده اسلامی به فرقه های متخاصم و پدید آمدن بدعتهای سوکمند، از ناحیه مشابهات قرآن، سؤال برانگیز است؛ قرآنی که خود نور و فرقان بین حق و باطل است و بطریقه اقوم رهنمائی می نماید، و در قرون متصادمه، انسانهایی ساخته که در معرفت و فضیلت مشار بالبنان و أسوة عرفان و وارستگی از غیر خدای و پیوستگی به خدای بلکه فناء فی الحق بوده اند. و معذک عین همین قرآن عظیم بواسطه اشتمالش

امان نمی بودند و مصلحت مترتب بر بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله گسترده تر نبوده است؟

چه حکمتی در مشابهات قرآن است؟

و به عبارتی: چرا قرآن مشتمل بر مشابهات است که بدینوسیله کج دلان و اهل زینغ در حریم هدایت رخته نموده و سبب گمراهی بسیاری از مردم شوند؟ و چنانچه اشتمال قرآن بر مشابهات، مقرون به مصلحت و حکمت است، آن مصلحت و حکمت چیست؟ و بنابر این، سؤال از اشتمال قرآن بر مشابهات، منحل به دو سؤال می شود:

۱- چرا خداوند متعال، قرآن را که کتاب هدایت و رهنمای طریقه اقوام در همه ابعاد سعادت بشر است مشتمل بر مشابهات فرموده که ظهراً بدینوسیله نظام هدایت آسیب پذیر گردیده و از رهگذر مشابهات، ابلیسهای کج دل در حریم دیانت راه یافته و فتنه ها پیا پیا کرده و مذهبها و بدعتها پدید آورده و مصلحت و سعادت بسیاری از مردم را به مفسده و شقاوت مبتدل نموده اند، در صورتی که بدیهی است خداوند متعال، حکیم علی الاطلاق است و همه افعال او دارای مصلحت می باشد و هنگامی فاعل، بصفحت حکمت متصف می شود که فعل صادر از وی در عرصه وجود عینی، بر نظام خیر و مصلحت، منطبق شود و مصلحت است که سبب اتقان و استواری فعل می گردد و فاعل آن حکیم به شمار می آید؛ و با این بیان روشن می شود که حکمت، صفت ذاتی فعل موجود در عالم خارج است که مشتمل بر خیر و مصلحت است و بهمین مناسبت فاعل آن «حکیم» خوانده می شود و در صورت فقدان فعل از مصلحت در عرصه وجود عینی، فعلی است بیپوده و لغو و فاعل آن حکیم شمرده نمی شود. پس با توجه به فتنه ها و بدعتهای نشأت گرفته از مشابهات قرآن، آیا می توان اذعان نمود که حاوی مصلحت است و در عرصه وجود، بر نظام خیر و حکمت منطبق می باشد؟!

۲- و در صورت اشتمال مشابهات بر حکمت و مصلحت در مفروض مسئله، آن مصلحت کدام است؟ و چگونه بر نظام خیر و صلاح، قابل انطباق است؟

پاسخ سؤال اول

اما پاسخ سؤال اول، تبیین آن متوقف بر ادراک معنی مقرون بودن فعل خداوند متعال بصلاح و حکمت است. و اینکه ترتیب مصلحت و فائده که در انجام افعال ارادی ما وجود دارد، نباید آن را مقیاس و میزان در افعال خداوند متعال قرار دهیم و اکثر اشتباهات و

اعتراضات در معارف، ناشی از این قیاس غلط انداز است که آدمی هر مسئله ای را بدون استثناه معمولاً به مدد تجربیات و معلومات قبلی خود تعبیر و تفسیر می کند. البته جای انکار نیست که احساس مجرّد، یعنی تأثرات بدنی منعکس در ذهن، به خودی خود ارزش معرفتی ندارد، بلکه احساس هر چیزی به یاری نفسانیات دیگر- که قبلاً در ذهن بایگانی شده- تفسیر و تعریف می شود. مثلاً: صدائی شنیده می شود (احساس مجرّد سمعی) فوراً ذهن، آن را به کمک فرآورده های پیشین، تشخیص می دهد که مثلاً این صدای موتور اتومبیل یا افتادن سنگ یا... است. یا آهن گداخته را می بینیم (احساس بصری مجرّد) حکم به سوزندگی آن به مدد تجربیات قبلی است و همچنین تأثرات دیگر، جملگی بواسطه معلومات و تجربیات از پیش فراهم شده، تفسیر و توجیه می شود و به دنبال آن، تشخیص و شناخت حاصل می گردد. و این روش که از مواهب الهی است و در حدود معتابیهی رابطه انسان را با خارج از خود برقرار می کند، متأسفانه از موارد استعمال، تجاوز می دهند و آن را مقیاس امور دیگر خصوصاً «معارف» می گردانند، و ادراکات حسی بایگانی شده در نفس را مکیال معارف الهی نموده و با آن، حقائق مجرّده را پیمان و توزین می کنند. مولانا جلال الدین بلخی تمثیل و قضا ای در اینگونه قیاس مضحک دارد که نقل آن در این مقام مناسب است و بقول او حقیقت هر تمثیل و قضا ای:

ای برادر قضا چون پیمانانه است معنی اندران بسان دانه است
 دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانانه را گر گشت نعل
 اما قضا مناسب مقام، همان حکایت مرد بقال و طوطی و روغن
 ریختن طوطی در دکان بقالی هنگام پرواز است که بقال برآشفته شد
 و پر سر طوطی کوفت و طوطی با آن ضربه گل شد و نطق او بسته شد
 و بقال سخت پشیمان گردید و:

ریش خود می کند و می گفت ای دریغ کافشاب نعمتم شد زیر میخ
 دست من بشکسته بودی آن زمان چون زدم من بر سر آن خوش زبان
 ناگهائی جولقی ای می گذشت با سرب موچو پشت طاس و طشت
 طوطی اندر گشت آمد در زمان بانگ بردر ویش زد که هسی فلان
 از چه ای گل با کلان آمیختی نومگر از شیشه روغن ریختی
 از قیاسش خنده آمد خلق را کوچو خود پنداشت صاحب دلق را
 کار با کسان را قیاس از خود بگیر گر چه ماند در نبشتن شبروشیر
 جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی زابدال حق آگناه شد
 و از این قبیل است قیاس فعل خداوند متعال در مقرون بودنش به



مصلحت و فائده، بر افعال ارادی خودمان به انگیزه وجود مصلحت و غایت انجام می پذیرد و مآلاً وجود این مصلحت و فائده مترتب بر افعال ارادی ما، وسیله حصول کمالی در ما می شود و ما با آن بنحوی مستکمل می شویم. و از این روی لازم است تحلیلی از حقیقت اراده و اختیار و فرق بین آن دو به عمل آوریم تا مقصود ما آشکارتر شود:

تحلیلی از حقیقت اراده و اختیار

دو فرد انسانی را فرض می کنیم که روی بالکن طبقه فوقانی ایستاده اند و به تماشای گلهای رنگارنگی که صحن حیاط را آرایش بخشیده مشغولند: یکی از این دو نفر پس از اندک تماشا راه پله ها را گرفته وارد صحن حیاط شده و آن دیگری پایش روی بالکن لغزیده و به حیاط پرت شده. حرکت و فعلی که از هر دو انجام گرفته از آن جهت که حرکت نزولی و از فراز به فرود است با هم مشترکند ولی بطور جزم، فرقی بین این دو حرکت وجود دارد، چه حرکت اولی واجد معنائی است که حرکت دومی فاقد آن معنا است. معنای مزبور را که وجه تمایز بین دو حرکت است «اختیار» می نامیم. و به این ملاحظه، حرکت اولی را «فعل اختیاری» و حرکت دومی را «فعل غیراختیاری» می خوانیم. و هنگامی که در مقام تحلیل فعل اختیاری بر می آئیم و به جستجو از مبادی و مقدمات آن می پردازیم، می یابیم که نخستین مبدی برای صدور فعل اختیاری علم است یعنی فاعل، ابتداء بفعلی که بعداً انجام می دهد منتبه می شود و آن فعل را تصور می کند.

مثلاً در مثال فوق، نخست صورت قرار گرفتن خویش را کنار گلها در صحن حیاط و استشمام شمیم جانفزای آنها را تصور می کند، سپس تروی و تأمل می کند که آیا انجام چنین کاری مصلحت و فائده ای دارد یا مصلحت و فائده ای ندارد؟ این ارزیابی طرفین یعنی انجام دادن در صورت صلاح و ترک آن در صورت عدم صلاح یا وجود فساد را، اختیار می گویند.

پس حقیقت «اختیار» همان انعطاف نفس است به طرفین یعنی فعل و ترک جهت ارزیابی صلاح و فساد و شناخت مرتجع برای یکی از دو طرف و پس از تشخیص صلاح و اینکه فعل مفروض ملام با وی و نوعی از کمال و فائده است، اذعان و اعتقاد به صلاح و خیر بودنش در نفس وی به وجود می آید و تصور پیشین اشتداد یافته به تصدیق مبذل می شود و با اعمان بیشتری در فائده و صلاح فعل مورد نظر، شوق به انجام آن مؤکد گردیده و «اراده» پدید می آید. و حقیقت «اراده» همان انسجام نفس با همه قوای مربوطه در ایجاد فعل است

که به آن «اجماع نفس» نیز گفته می شود که به دنبال آن قوای عماله برای انجام فعل حرکت می کنند و فعل مفروض انجام می شود و صورت ذهنی فائده و مصلحت، صورت عینی و وجود خارجی می یابد و فاعل بدنبوسیله مستکمل می شود یعنی کمال و خیری را تحصیل می کند که قبلاً فاقد آن بوده است.

صورت ذهنی مصلحت و فائده

اکنون صورت ذهنی مصلحت و فائده را محط نظر و وجهه کاوش قرار می دهیم، می یابیم که همین صورت ذهنی مورد تصدیق، باعث برانجام فعل بوده و به همین مناسبت آن را «علت غائی» می نامند، و وجود خارجی مصلحت را «غایت» می گویند. آنگاه با اندک تأمل در منشأ این صورت ذهنی، متوجه می شویم که منشأ آن، نظام جاری هستی می باشد که چنین صورتی را در ذهن ما ترسیم ساخته است. و این صورت ذهنی شمیم فرح انگیز و جان نواز گلهای رنگارنگ، از تجربیات و معلومات قبلی بوده که مورد تنبّه در این هنگام واقع شده است و هبادی دیگر فعل مزبور را به دنبال خویش پدید آورده و مآلاً فعل انجام گرفته است، و چنین فعلی را «فعل محکم» می گویند، زیرا صورت علمی آن با نظام خارجی منطبق است و وجود ذهنی صلاح و خیر که انعکاسی از نظام عینی بوده بر آن مترتب گردیده و بنا بر این، از هر فاعل مریدی - که با توجه به تعریف مذکور - می توان پرسش نمود که: چرا چنین فعلی را انجام دادید؟ و مطلوب از این پرسش، بیان تطبیق فعل وی بر نظام جاری خارج است که نقش دهنده و آفریننده صورت ذهنی انگیزه فعل یعنی مصلحت است و به عبارت دیگر: مطلوب از این سؤال، تبیین مصلحتی است که باعث برانجام این فعل گردیده است.

و اما فاعل بالا رانده بودن خداوند متعال به معنای مذکور محال است، زیرا فاعل مرید به این معنا چنانچه روشن شد با انجام دادن فعل مخصوصی، صورت ذهنی خیر و صلاح را عینیت می بخشد و با وجود آن مستکمل می شود، و حضرت واجب تعالی غنی تام است یعنی محتاج به غیر نیست نه در ذات خویش و نه در صفات حقیقیه اش مانند حیات و نه در صفات حقیقیه ذات الاضافه اش مانند قدرت و علم. و ارتسام صورت خیر و صلاح ماخوذ از نظام خارج در ذاتش نیز محال است مضافاً بر اینکه نظام تکوینی دیگری غیر از نظام موجود نیست، که تحقیق این مطلب شریف را باید از محلش یعنی «الهیات» بالمعنی الاخص مطالبه نمود. و همین است معنای جمله «واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الحیثیات الکمالیه» و تعلیل افعال حضرت باری تعالی به غایتی غیر ذات مقدسش، کفر و الحاد



را مشتمل بر متشابهات فرموده»؟! به تفصیلی که بیان شد، سئوالی است یاوه و بیبوده، زیرا انگیزه در این سئوال، بیان تطبیق فعل مزبور برنظام جاری عینی است که نقش دهنده دواعی نفسانی در صدور افعال ارادی از انسان‌ها است، و مورد این سئوال، افعال ارادی است که صورت ذهنی خیر و صلاح باعث و داعی بر انجام فعل می‌شود تا آن خیر و صلاح ذهنی، وجود عینی یابد و فاعل با آن، کاملتر شود. و اما افعال خداوند متعال، خود عین نظام احسن خارجی است و نظام عینی دیگری وجود ندارد تا تصور شود که مطلوب از این پرسش، بیان تطبیق این فعل یا هر فعلی از افعال باری تعالی بر آن نظام است که مشتمل بر خیر و صلاح است، پس این سئوال یاوه و لغو از جهالت بقدر و عظمت مقام حضرت باری تعالی نشأت گرفته «ماقدروا الله حق قدره» و با قیاس بنفس، چنین مغالطه‌ای پدید آمده است.

این تدانستند ایشان از عسی هست فرقی در میان بی‌منتها کاری چون را که کیفیت نهد این که گفتیم هم ضرورت می‌دهد مضافاً بر اینکه چنین سئوالی مطالبه اجتماع نقیضین است زیرا با فرض عدم نظام خارجی وراء نظام موجود، سئوال از بیان تطبیق فعل باری تعالی، تقاضای جمع بین نفی و اثبات است!

پس سئوال از افعال خداوند متعال، به انگیزه بیان تطبیق برنظام جاری در خارج، سئوالی است لغو و بیبوده زیرا مورد این سئوال، فعل ارادی است که از فاعل ناقص صادر می‌شود چه درباره چنین فاعلی امکان دارد که فعل وی حق باشد یا باطل و با پرسش، بیان حق بودن کارش مطلوب است و به عبارتی: مقرون بودن کارش بخیر و صلاح مورد سئوال است و چنانکه روشن ساختیم، خداوند متعال غنی تام و واجب بجمیع حیثیات کمالی است، مضافاً بر اینکه چنین سئوالی تقاضای جمع بین نفی و اثبات است! پس «لا یسئل عما یفعل وهم یستون». صدق الله العلی العظیم.

است و معنای «افعال الله تعالی غیر معلّله بالأغراض» همین است و با امعان نظر در تفسیری که برای «غنی تام» گفته شد، اشتباه نظر بعضی از متکلمین در تعلیل افعال خداوند متعال به حسن و اولویت نیز روشن می‌شود:

تعلیل افعال به حسن و اولویت

قومی از متکلمین اسلام به پندار خویش، نازک اندیشی نموده و افعال خداوند متعال را به «حسن و اولویت» تعلیل کرده‌اند و گفته‌اند: ایصال نفع بغیر، حسن ذاتی دارد و انجام آن اولی از ترک آن است، و از این روی خداوند متعال موجودات را آفرید و ایصال نفع به آنها جود است نه تحصیل سود و احياناً به حدیث قدسی تشبّث کرده‌اند که در این نظم آمده:

من نکردم خلق نا سودی کنم بلکه تا برینندگان جودی کنم
توضیح این اشتباه به این بیان است: فاعلی که انجام کاری برای او نیکو است و صدور آن از وی، اولی و سزاوارتر است، طبعاً فاقد این حسن و اولویت است و ناچار محتاج به تحصیل و اکتساب است و مآلاً با وجدان آن مستکمل می‌شود.

و «جود» که بمعنی «إفادة ما ینبغی لالعیوض» می‌باشد، اگر بداعی حسن و اولویت انجام گیرد، این چنین افاده‌ای معاوضه است و فاعل آن سوداگر است نه جواد، و این سود بردن است نه جود کردن. پس هرگونه غایتی بمعنای بخشنده کمال به فاعل، از افعال خداوند غنی تام منتفی است و غایت افعال او ذات مقدس او است، و آن ذات مقدس غایت همه موجودات است یعنی همه موجودات، طالب او هستند و جملگی با شوق ارادی یا طبیعی مشتاق اویند و او است غایة الغایات: «ألا الی الله نصیر الامور» و «إن الی ربك الرجعی» و «إن الی ربك المتسی» و «هو الأول والآخر والظاهر والباطن».

نتیجه بحث

نتیجه بحث اینکه، سئوال اول: «چرا خداوند متعال، قرآن مجید

امام رضا علیه السلام

مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ مِنْهُ أَلْسِيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ

(تحف العقول - ص ۳۳۴)

کسی که به روزی کم راضی باشد، اعمال اندک او (نزد خداوند) پذیرفته گردد.